بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 22/8/1386

عرض شد که مرحوم شیخ حرّ عاملی در فوائد الطوسیه یک بحثی را در فائده 63 این کتاب که از صفحه 279 شروع میشود تا صفحه 291 ادامه دارد ، شروع کرده در اثبات اینکه شرط مفهوم ندارد ، ایشان یکسری آیات قرآنی را به عنوان نمونه هایی که شرط مفهوم ندارد ذکر کرده است ، قبل از ذکر آیات قرآنی در لابلای بحثشون به یک جمله ای اشاره کرده که برای مفهوم نداشتن میخواهد به آن استشهاد کند ، این جمله إن کان الانسان ناطقاً فالحمار ناهق ، به این جمله هم استشهاد کرده است، البته در این مقام نیست که عدم مفهوم را ذکر بکند ، بیشتر در مقام این است که این جمله را نباید تقدیر گرفت و امثال این حرفها ولی اساسا یکی از لغزشگاهها در این بحثهای مربوط به فهم واژه ها و الفاظی که در روایات وارد شده است این هست که ما اصطلاحاتی که در یک فن خاص و تعبیراتی که در یک علم خاص مطرح هست با تعبیرات عرف عام باهمدیگر خلط کنیم، در منطق این مثال را میزنند میگن إن کان الانسان ناطقا فالحمار ناهق ، ولی تصور نمیکنم هیچ عرف متعارفی همچین جمله ای را به کار ببرد این جمله اصلا عرفی نیست اگر انسان ناطق باشد پس الاغ هم ناهق هست این جمله هست که فقط در جمله های منطقی مطرح است ، و الّا عرف متعارف یک نوع علیّت ارتباط یک چیزی بین شرط و جزا میفهمد که این جمله نیست ، اینها را باهمدیگه نباید خلط کرد ،مرحوم آق شیخ محمد حسین در حاشیه کفایه میگه انواع و اقسام ترتبها وجود دارد کأنّ در همه این موارد جمله شرطیه به کار میرود و مانعی ندارد من تصور میکنم یک مقداری ناشی از ذهنیّتهای منطق هست که همه اقسام ترتب را بخواهیم بگیم که عرفا به کار میرود و (إن) ظهور در صنف خاصی نداشته باشد ، نه عرفا إن شرطیه ظهور در علیّت دارد، لااقل نمیشود مطمئن شد در موارد غیر علّی به معنای حقیقی به کار میرود ، عرض کردم که ما در واقع ایشون آیاتی که نمونه می آورد مقدمتاً یک بحثی را عنوان شد که ایشان میگه این جملات مفهوم ندارد ، بسیاری از عبارتهایی که ایشان می آورد ادعای ایشان رد واقع این هست که مفهوم فی الجمله هم وجود ندارد اصلا مفهوم وجود ندارد، اگر مفهوم فی الجمله وجود نداشته باشد خیلی وقتها آوردن جمله شرطیه لغو میشود ، حالا این را مستقلا نقل خواهیم کرد که در چه جاههایی شرط یا وصف مفهوم فی الجمله دارد در چه جاهایی ندارد، این را در موردش مستقلا صحبت میکنیم ولی معمولا اگر جمله شرطیه مفهوم فی الجمله هم نداشته باشد فی الجمله لغو میشود ، اگر میخواهیم انکار مفهوم بکنیم نباید به لغویّت شرط بحثمون بی انجامد ، مثلا اتق الله إن کنتم مؤمنین ایشان میگه تقوای الهی هم بر مومنین واجب هست هم بر غیر مؤمنین واجب هست برای چی قید إن کنتم مؤمنین را آورده است ذکر این قید چه بسا لغو باشد در واقع ما یک توجیحاتی برای رفع لغویّت که انجام بشود خیلی وقتها خود آن توجیحات توضیح میدهد که آیا این جملات مفهوم دارند مفهوم ندارند در این بحث مفید هست إتّق الله إن کنتم مؤمنین یک موقعی ممکن است مراد این است اینجا امری را میخواهد بگه که در آن حالی که شخص هست در همان حال بشود انتفاء را ازش کرد ، تقوای الهی پیدا کردن امرش میتواند شامل کافر هم بشود ولی کافر در حال کفر نمیتواند این امر را امتثال بکند این کافر باید مؤمن بشود بعد از ایمانش امر را اطاعت کند ، همان موقع هم اشکال عقلی ندارد ولی شاید إتّق الله إن کنتم مؤمنین ناظر به آن امری هست که در این حال میخواهد اطاعت بشود، یا مثلاً إتّق الله إن کنتم مؤمنین ممکن است یک توجیه دیگری ما بکنیم بگیم که إتّق الله إن کنتم مؤمنین مفاد کلّیش این است این را میخواهد بگوید، میگه اگه شما ادعای ایمان دارید به لوازم ادعای خودتون پایبند باشید ، اتّق الله به اعتبار اینکه لوازم ایمان هست مأمور به قرار گرفته است إتّق الله کأنّ جای این هست که اگر مومن هستید اثبات کنید ایمان خودتان را به تقوای الهی پیشه کردن یک همچین تقدیری در جمله هست ،خوب اگر این هم باش طبیعتاً در هردوتای این توضیحاتی که دادم شرط تقریبا مصدوق برای محقق موضوع است چون تقوایی که با آن حالت فعلی انسان بتواند تحقق پیدا کند شرط تحققش این است که ایمان باشد دیگه،کافر همچین تقوایی متمشّی نمیشود، یا اگر معنای إتّق الله این باشد که به لوازم ایمان پایبند باشید ، باعتبار اینکه لوازم ایمان است ، خوب کسی که مومن نباشد که لوازم ایمان ندارد دیگه ، میگه اگر پشمانی بستید پیمان شکنی نکنید ، و یکسری دیگه از آیاتی که ایشان ذکر کرده است همه اینها قابل توجیح هست به گونه ای که مفهوم نداشتنش با کلام اصولیّون منافات نداشته باشد،و جالب اینجاست ایشان یک آیه ای را مثال میزند آیه ای که خود اصولیون تصریح میکنند که مفهوم ندارد و توضیحش هم میدهند **لاتکرهوا فتیتکم علی البغاء إن أردن تحصّناً** این را جزء آیاتی می آورد که میگه مفهوم ندارد خوب اصولیین که این را آوردند توضیح هم دادند که ما اینکه میگیم جملیه شرطیه مفهوم دارد در شرطیه ای هست که محقق موضوع نباشد و این آن شرط را ندارد و این را چطور ایشان آورده است یک مقداری روش ..، یکسری مواردی هست که اگر (بازهم از همین قسم هست)شرط نباشد اصلا آن جمله را آوردن لغو است ، توجیحش به این هست که اینجاها یک جزائی مقدر هست که عرض کردم که یکی از موضوعاتی که ما در فهم مفاد قضایا باید به آن توجه کنیم مجاز به حلف است یکسری مواردی که ایشان ذکر کرده است اگر شرط تقدیر ما براش نگیریم این جملات شرطیه الویّت پیش می آید واگر کسی دقت در تعبیرات کند واضح هست که اینها از باب تقدیر است، مثلا ببینید میگه **إنّ اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون** میگه حالا چه بدانید چه ندانید اوهن البیوت بیت عنکبوت است ،دانستن شما یا ندانستن شما در اوهن البیوت بودن بیت عنکبوت که تأثیری ندارد خوب اگر این باشد لو کانوا یعلمون لغو میشود برای چی این را آورده است، این لو کانوا یعلمون نشانگر این هست که جزاء شما محذوف است یعنی اگر اهل علم باشید این مطلب را میفهمید جزاء لوکانوا یعلمون لعلم بیت العنکبوت ، اگر اهل دانش باشید این مطلب جزء واضحات است ، میگه این مطلب انقدر واضح هست که هرکس چشم باز کند میبینید آن را، یا **لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون** که این هم عین همین است این معامله ای که کردن و با آن نفس خودشان را فروختن بعد معامله ای است اگر بدانند، یعنی اگر بدانند این مطلب را میفهمند ،لو کانوا یعلمون یعنی اگر اهل علم باشند این انقدر واضح است که میفهمند، یا مثلا ومن یبدّل نعمت الله من بعد ما جائته فإنّ الله شدید العقاب اگر نعمت خدا را کسی تبدیلش کند کفران نعمت کند فانّ الله شدید العقاب خوب میگه شدید العقاب بودن خدا که فقط در مورد من یبدّل نعمت الله نیست که ، خوب ارتباط قبل و بعدش چی است، این معناش این است که جزاء مقدر است که یک فاحذروا در تقدیر است ، البته این جمله هم در تقدیر باشد از این معنا درست است که شرط مفهوم ندارد که در واقع ومن یبدّل نعمت الله من بعد ما جائته فاحذروا عقاب الله ، عقاب الله فقط در این گناه نیست در همه از گناهها حذر از عقاب مطرح است ، بله درست این مثال ولی نه به این سبکی که ایشان دنبال میکند ، فرض کنید میگیم کسی که نماز نمیخواند ومن لم یصلّ فانّ الله شدید العقاب این مفهوم دارد یعنی حصر ازش استفاده نمیشود ،البته ومن یبدّل نعمت الله من بعد ما جائته به یک معنا ممکن است انسان بگه همه گناهان به یک معنا تبدیل نعمت الله است خصوص این را ممکن یکجوری تأویل بکنیم ، میشود شبیه این آیات را مثال زد که با وجود اینکه تقدیر هم وجود دارد همان تقدیرش هم دلیل براینکه شرط مفهوم ندارد هست یک نمونه دیگری که دارد میگه إن تعذّبهم فإنّهم عبادک وإن لم تغفر لهم فإنّک أنت العزیز الحکیم حالا اگر عذابشون نکنی دیگه عباد شما نیستند ، پس این چی میخواهد بگه؟ این یکجورش این هست إن تعذّبهم فلیس ذلک براش مشکل نیست چون بندگان تو هستند ،اختیار تکوینی ممکن است که مراد باشد ممکن است ناظر به اختیار تشریحی باشد که همان غیره و ظالمی که شما تفسیر میکنید این ناظر به آن باشد ، اگر اینها را عذاب کنی اختیار دارشون هستی مولا خطایی را که از عبد دید میتواند آن خطا را عقاب کند عبدش را ، اینها البته یک تلفیفاتی هم هست ،یعنی میگه در واقع گناه ندارد چون بندگان شما هستند ،گاهی اوقات اینجور جملات در مقام این هست که ، فرض کنید که میگه که اگر این را بزنی بچه ات هست دیگه ، بچه ات است یعنی ولواینکه پدر اختیار دارد بچه اش را بزند ولی آوردن جمله گاهی اوقات بر سر لطف در آوردن این است که ولی تو این کار را نمیکنی کأنّ ، نحوه تعلیل گاهی اوقات در این مقام هم به کار برده میشود، إن تعذّبهم فإنّهم عبادک وإن لم تغفر لهم فإنّک أنت العزیز الحکیم اگر آنها را بیامرزی نه از سرِ عجز است چون تو انت العزیز الحکیم از سرِ اختیار است ، هم عزیز هستی هم قدرتمند هستی و هم حکیم هستی و دانا هستی این شکلی نیست که به خاطر جهلت که نفهمیدی که اینها کار خلاف کردن ازشون گذشتی ،یا نتوانستی آنها را عقاب کنی ، میگه اگر آنها را ببخشی آمرزیدن شما ناشی از جهل و ناشی از عجز نیست خوب اگر نبخشی غفرانی ناشی از چیزی میخواهد باشد یا نباشد ، یک آیه دیگه ای که ایشان مثال میزند سوره یوسف آیه 77 است **قالوا إن یسرق فقد سرق إخٌ لّه من قبل** این یعنی چی ؟ إن یسرق چیز تازه ای نیست من یک راه جدیدی در بین پیامبرها ایجاد نکردم ، میگه اینها این کاره هستند در واقع این نکته ای هم که وجود دارد چون بنیامین و حضرت یوسف از یک مادر بودند و بقیه از مادر دیگه ای بودند ، بچه های پدر ما که از مادر جدا هستند اصلا این کاره هستند، خوب این هم مفهوم ندارد ولی به جهت بازهم مصدوق برای تحقق موضوع است ، یعنی إن لم یسرق فلیست سرقته امراً عجیبا ، چون سرقتی وجود ندارد که سرقتش عجیب باشد یا نباشد، موضوع باید سرقتی وجود داشته باشد تا ما سرقت را متصف کنیم به امر عجیب ،یا یک چیز دیگه هم که فکر میکنم این را هم از باب تقدیر باید گرفت این است : **إذا تتلی علیه آیاتنا ولّی مستکبراً** ،ولّی یعنی چی؟ یعنی روی گردان شدن رویش را برگرداندن، من فکر میکنم اینجا یک تقدیری هست اذا تتلی علیه آیاتنا ولّی عنها ، یعنی از آن آیات مستکبراً رویش را از آن آیات بر میگرداند یک عنها اینجا در تقدیر هست و مفهوم این است، جزاء ما این مجموعه است چون گویا اصلا نشنیده است روی میگرداند، اگر آیه قرائت نشده باشد که نمیشه این مجموعه ،آن حالت را هم جزء آن جزاء قرار بدهید ، روی گردانی در حالی که به آن آیه توجه نکند این آیا معنا دارد ؟ معنا ندارد ، باید آیه باشد تا آن روی گردانی خاص ، دیگه اگه کأن لم یسمعها باشد دیگه نیازی به تقدیر ندارد، این است که به این نکات باید توجه کرد ، یکسری مثالهایی ایشان زده این مثالها خوب است، شبیه همان مثالهاست که در کلمات اصولیون هم مطرح هست، **إذا قمتم الی الصلواة فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم** ،میگه که اگر میخواهید نماز بخوانید وضو بگیرید، خوب وضو گرفتن که فقط برای نماز نیست برای چیزهای دیگه هم ممکن است لازم باشد برای طواف لازم است ، اعمالی که موجبات وضو هست نماز یکی از آنها است این در مقام این است که برای نماز وضو لازم است اما اینکه بررای چیز دیگه لازم نیست استفاده نمیشود یا وإن کنتم جنبا فاطّهروا اگر جنب باشید غسل کنید جنابت احد اسباب غسل است این دقیقا مثل همان مثال معروف إن نمت فتوضّأ إن بلت فتوضّأ این هم همان هست اتفاقا هر دوتاش هم از حدث هست و این مثالها هر دوتاش درست است و مفهوم ندارد، در بین این 125 تا آیه مروری که میکردم مواردی که راحت میشود مفهوم قائل نشد کم هست یعنی با کلام اصولییون منافات داشته باشد کم بوده،(صحبت سر این است که این جمله ای که میگید اگر جنب باشید غسل کنید وجدانا شما این را مفهمید که این میخواهد بگه هیچ سبب دیگه ای برای غسل وجود ندارد ، تو اینجا ها آدم احساس میکند هیچگونه در آن تجوز و ادعا و خلاف ظاهر بدوی وجود ندارد اساسا ببین دوجمله إن نمت و إن بلت هیچگونه مخالفتی ما نمیبینیم، بحث سر این است که معنای قرینه منفصله این هست که ظهور بدوی دارد ما از ظهور بدوی رفع ید میکنیم فرض کنید میگه هرکسی در این اتاق بیاید او را تنبیه کنید بعد به قرینه منفصله فهمیدیم که نه هرکسی همه اشخاص نیست بعضی از آنها مراد نیستند، این مخالفت ظاهر هست دیگه که هر کس را اراده نکرده است، اینکه میگیم ظاهر نص نیست که صلاحیت تخصیص نداشته باشد اگر آن احتمال هم ندهیم میشود نصّ ) خوب برای فهم اینکه وضع موضوع له چیست گفتیم که مهمترین مطلب مراجعه به موارد استعمال هست و اینکه این مورد استعمال را دقت کنیم تأول درآن رخ داده است نداده است و امثال اینها، نکته ای که در موارد استعمال مهم هست آن این هست که گاهی اوقات آن معنایی که ما از جمله میفهمیم مستند به خود آن لفظ نیست مستند به یک قرائن حالیه ای هست که آنها این معنا را به ذهن خطور میدهند ، به خصوص قرائن حالیه گاهی اوقات قرائن عدمیه هست، جاههایی که قرینه قرینه عدمیه باشد خیلی وقتها غفلت میشود و تصور میشود که از خود کلام استفاده میشود ، حالا من یک نمونه ای مثال میزنم، شما میاید میگید محمود آقا مرد آیا شما محمو د آقا مرد خیلی وقتها ظهور دارد در اینکه تصادف نکرده است کشته نشده است ، چرا؟ به دلیل اینکه اگر این ویژگیهای خاص بود گفته میشد، نه اینکه مردن به خودیِ خود ظهور دارد در غیر موارد تصادف و قتل و امثال اینها، نه به تعدد دالّ و مدلول این معنا فهمیده میشود ، اصل مرگش از واژه مرد استفاده میشود اینکه مرگش آن حالتهای خاص و ویژه را ندارد از سکوت به اصطلاح میگن اطلاق مقامی ، اطلاق سکوتی و امثال اینها استفاده میشود، و اساسا در اینجا بین دو جمله تفاوت هست ، یک موقعی طرف میاد میخواهد یک قضیه کلیّه بیان کند یک قانون میخواهد بگه ، میگه من مات ورثه قرابته اینجا مات اطلاق دارد یعنی چه به تصادف بمیرد چه به قتل چه خودکشی کند هر کاری میخواهد بکند بکند، اطلاق دارد، ولی اگر یک نفری آمد گفتش زیدٌ مات، یک حادثه شخصی را خبر بدهد ، حادثه شخصی ویژگیِ خاصّی گاهی اوقات ممکن است با هاش همراه باشد بعضی ویژگیهای خاص به گونه ای هست که داعی متعارف بر نقلش وجود دارد، بطوری که اگر نقل نکردن ظهور این سکوت در این هست که به این شکل نبوده است، خوب اگر فرض کنید که یک کسی اومد از امام علیه السلام سوال کرد مات زیدٌ فمانصنع به امام علیه السلام بگه که زید را دفنش کنید کفنش کنید غسلش بدهید ، شما میگید که آیا این جمله شهید را شامل میشود یا شهید را شامل نمیشود؟ ما میخواهیم بگیم عمومیّت جمله اگر بخواهد عمومیت استفاده بشود به برکت ترک استفصال است ،آن حادثه شخصیه ممکن است به گونه های مختلفی ، ببینید گاهی اوقات اطلاق ناشی از ترک استفصال است گاهی اوقات اطلاق به دلیل اینکه لفظش را به کار بردیم لفظ مطلقی بوده است ، من مات ورثه قرابته اطلاق لفظی است ولی یکی میاد سوال میکند که مات زیدٌ امام علیه السلام در پاسخ میگه یرثه قرابته اینجا آن حادثه ای که رخ داده یک حادثه شخصی بیشتر نبوده است ،مرگ، و یک وصف هم بیشتر نداشته یا به گونه مرگ عادی بوده یا به گونه مرگ تصادفی بوده یا مرگ جهادی بوده ، اگر دلالت بر عموم داشته بخاطر ترک استفصال است یعنی امام علیه السلام سوال نکردند که آن حادثه به چه شکلی انجام شد،پیداست که حکم بر جمیع صور و همه احتمالاتی که آن حادثه میتواند وجود داشته باشد ثابت است، اگر ظهور کلام سائل ولو به برکت سکوت از ذکر خصوصیات در یک ویژگی خاص باشد دیگه امام علیه السلام لازم نیست سوال کند ، کسی آمد سوال کرد که مات زیدٌ امام فرمود کفّنوه اغسلوا و صلوه و دفّنوه، خوب آیا این اصلا شهید را شامل میشود ؟نه ، شامل نمیشود چون اگر آن شهید شده بود ذکر میکرد نمیگفت مات زیدٌ میگفت مات فی معرکة القتال بین المسلمین و الکفار ، از همین جمله ما میفهمیم که عمومیت ترک استفصال در بعضی موارد عمومیّت ندارد ، فرق دارد که کلام امام علیه السلام کلام ابتدایی باشد یا سوال سائل باشد و سوال سائل هم سوال از یک حادثهء شخصی باشد یا سوال از کلّی باشد ، یک موقع سوال میکند اگر من فلان کار را بکنم ، این در مورد قضییه شخصیه سوال نمیکند ، این من از باب مثال است ، بطور کلّی اگر من بمیرم چه کار باید بکنیم ، میگه خوب باید غسلتون بدهیم کفن کنیم و امثال اینها ، سوال اصلا از یک حادثه خاصّ واقع شده نیست، این تفاوتها را باید دقت کرد که گاهی اوقات سکوت، کلام را به یک ویژگیِ خاصّی متصف میکند ، در مساله مرگ هم همین است، بخاطر اینکه بعضی ویژگیهای خاصّی در مورد مرگ وجود دارد گاهی اوقات آن افراد خفیّیه مرگ را عطف میکنند به آن مفهوم کلّی ِ مرگ ، میگن اگر کسی بمیرد یا کشته شود فرزندانش ارث میبرند، اگر هم نمیگفت (یا کشته شود) همینجوری میگفت اگر کسی بمیرد همان حکم به نحو عموم استفاده میشد ، ولی به دلیل اینکه شمول این حکم نسبت به آن افراد ضعیف است به دلیل اینکه خیلی وقتها آن حالتهای نادری هستند که اتّفاق می افتند برای اینکه تصریح کنند به اینکه این حکم در آن صورت هم شامل است به یک مطلبی تصریح میکنند، این آیه وما محمد الّا رسول قد خلت من قبله الرسل أفاین مات او قتل إن قلبتم علی أعقابکم ، اگر پیامبر بمیرد شما از دین برمیگردید خوب اینجا با توجه به انقلاب علی العقب و ارتداد ، ارتداد در صورتی که پیامبر کشته شود خیلی طبیعی تر است یعنی ممکن است اشخاص پیامبر که همینجوری عادی بمیرد انقلاب علی العقب حاصل نشود، به هر حال پیامبر هم کسی هست مثل افراد دیگر، ولی این که کشته بشود، کشته شدن کأنّ یک نوع غلبهء کفار است کأنّ در حقانیّت این دین برای اشخاص ممکن است شبهه حاصل بشود این چه دینی است که پیامبرش باید کشته بشود ، دیگران بتوانند پیامبرش را بمیرانند، این است که صورت انقلاب علی العقب در صورت قتل یک فرد خفیّی هست، میگه آیا پیامبر اگر بمیرد ، اگر همینجوری میگفت افاین مات ان قلبتم علی اعقابکم ما به مجرّد مرگ انقلاب به عقب نمیکنیم ، یک مرگ خاص است و ویژگی خاصی دارد، أو قتل ، یعنی قتل است یعنی در انقلاب عقب در صورت قتل خیلی طبیعی تر هست و مذمّتش خیلی کمتر است ، اینجا میخواهد بگه چه پیامبر بمیرد ، که خوب نباید اصلا انقلاب به عقب بکنید چه قتل حاصل بشود که باز ممکن است تصور بشود که زمینه است برای اینکه شما مرتد بشوید ، مگر قتل پیغمبر حجّیّت و حقّانیّت پیامبر را از بین میبرد اینجا با توجه به حکمی که متفرّع شده است شمول حکم نسبت به صورت قتل خفیّ است ، اینجا برای اینکه تصریح کند که حکم صورت قتل را هم شامل میشود این را میگه، ببینید حالا یک جمله را الان من مثال میزنم میگه اگر کسی بمیرد یا خود کشی کند واجب است برآن نماز بخوانی، چرا خودکشی را ذکر میکند؟ به دلیل اینکه نماز خواندن بر میّت یک نوع احترام بر میّت است ، میگه اگر خودکشی کند یعنی اینکه خودش احترام خودش را از بین ببرد با گناه از این دنیا برود باز هم این گناه سبب نمیشود احترام میّت از بین برود، میّت حرمت دارد ولو اینکه خودش خودش را بکشد ، اینجا نه اینکه اگر میمرد میگفتیم این را شامل نمیشد، شامل میشد ولی ظهورش نسبت به شمول آن فرد ضعیف بود و ضعف شمولش نسبت با یک فرد با تناسب با حکم است و الّا فرض کنید میگیم اگر یک نفری بمیرد به کیفر اعمالش رسیدگی میشود ، خوب اینجا دیگه مناسب نیست اصلا یا خودکشی کند به کیفر اعمالش رسیدگی میشود آن را چیز کند ، خوب حالا مگه خصوصیتی دارد خودکشی کند که آن اولی است بر این که به کیفر اعمالش رسیدگی بشود و امثال اینها ، اینجا ها مناسب نیست ، ولی با توجه به آن فعلی که در این جمله به کار رفته است گاهی اوقات شمول یک حکم طبیعت نسبت به بعضی افراد خفیّ است تصریح به ذکر میشود ، تصریح به ذکر شد آن مراد از جملهء قبلی یک قسم خاصّی میشود این قسم خاص شدن این معناش این نیست که ذاتا این معنا شامل نمیشد .